



درس تفسیر سوره مبارکه نوح جلسه ۴

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً (۱۳) وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَاراً (۱۴) أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقاً (۱۵) وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجاً (۱۶) وَ اللَّهُ أَتْبَعُكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتاً (۱۷) ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَ يُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجاً (۱۸) وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بَسَاطاً (۱۹) لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجاً (۲۰) قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَ وَلَدُهُ إِلَّا خَسَاراً (۲۱) وَ مَكَرُوا مَكْراً كُبَّاراً (۲۲) وَ قَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَ لَا تَذَرُنَّ وَدّاً وَ لَا سُوَاعاً وَ لَا يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسراً (۲۳)﴾

سوره مبارکه «نوح» که در مکه نازل شد، درباره اولین پیامبر از انبیای الهی است که در این خاورمیانه یا غرب آسیا شناخته می‌شود و ممکن است انبیای فراوانی قبلاً در خاور دور و باختر دور و مانند آن آمده باشند که این افکار توحیدی برای بشر شناخته شده بود. به دلیل اینکه وجود مبارک نوح به این جمعیت می‌فرماید شما که می‌بینید خدا آسمان‌های هفت‌گانه را منظم خلق کرد، خلقت آسمان‌های هفت‌گانه یک امر بدیهی نبود، به هر حال اینها از معارف الهی خبردار شدند که آسمان‌ها هفت طبقه است و مانند آن. معلوم می‌شود که از دیرزمان این حرف‌ها بود و وجود مبارک نوح اولین پیامبر به حسب ظاهر نیست، گرچه اولین پیامبر از انبیای اولوا العزم هست، اولین کسی که کتاب دارد هست؛ اما حالا آنچه در این دو بخش از قرآن کریم که فرمود ما قصص عده‌ای از انبیا را برای شما نگفتیم:

﴿مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ﴾^۱، انبیای بعد از نوح (سلام الله علیه) که انبیای ابراهیمی هستند

همه آنها تاریخشان مشخص است؛ یعنی وجود مبارک ابراهیم که چند تا فرزند داشت، اسماعیل، اسحاق، فرزندان

اسماعیل، اینها همه در تاریخ مشخص است تا می‌رسد به وجود مبارک موسای کلیم از راه پدر و مادر و وجود مبارک

عیسی^۱ از راه مادر، همه اینها مشخص است؛ اما ﴿مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ﴾، چه کسانی هستند؟ خیلی از انبیا

هستند که تاریخشان در دسترس نیست، برای اینکه کره زمین در همین گوشه خاص، خاورمیانه یا غرب آسیا که

نیست. به هر حال این جریان مطرح بود که فرمود مگر نمی‌بینید که خدای سبحان اصلتان را که خاکِ اینها بود

مشخص کرد، نسلتان را که ﴿أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنٍ﴾^۲ مشخص کرد، بعد علقه بود، بعد مضغه بود، بعد عظام

بود: ﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا﴾^۳ بود، ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ بود، این ﴿قَدْ خَلَقْنَاكُمْ أَطْوَارًا﴾.

در جریان آسمان‌ها هم ببینید این آسمان‌های هفت‌گانه را او آفرید، قمر در بین اینها را او آفرید، شمس در بین اینها

را او آفرید. آسمان‌های هفت‌گانه، یعنی سه امر است که اینها با هم مخلوط شد، دو امرش امر طبیعی است، یک امرش

امر ریاضی است. این فضا یک امر طبیعی است و یک موجود مادی است. اجرام سماوی یک موجود طبیعی و

موجود مادی هستند که اینها را در طبیعیات گذشته بحث می‌کردند؛ اما حرکت اینها در مدار این یک امر ریاضی

است نه امر طبیعی، یعنی متحرک امر طبیعی است، مسافت امر طبیعی است؛ اما فلکی باشد، جرمی باشد، سیحنی

داشته باشد، قُطری داشته باشد که این قمر در این فلک حرکت کند، چنین چیزی نیست.

۱. سوره غافر، آیه ۷۸.

۲. سوره قیامت، آیه ۳۷.

۳. سوره مومنون، آیه ۱۴.

در دیرزمان، اقدمین مسئله حرکت، یعنی حرکت، نه مسئله فضا، یک؛ نه مسئله اجرام، دو؛ اینها طبیعی هستند در طبیعات سابق بحث می‌شد؛ اما حرکت یک امر ریاضی بود، در فنّ ریاضی بحث می‌کردند. ما چیزی به نام فلک که پوست پیازی باشد، نداشتیم که جرمی باشد کُرّوی و این شمس یا قمر در سِخَن و در قُطر این حرکت بکنند. قبلاً مدار را ترسیم می‌کردند، دایره ترسیم می‌کردند، کم‌کم این دایره شده کُرّه، کم‌کم شده فلک، شده افلاک، بعد کم‌کم مسئله خرق و التیام مطرح شد و شبهات دیگر مطرح شد.

غرض این است که فضا یک امر مادی است در طبیعات سابق و لاحق بحث می‌شود. اجرام سماوی شمس و قمر و سیاه‌چاله‌ها و ستاره‌ها اجرام مادّی هستند، سابق و لاحق در طبیعات بحث می‌شد؛ اما مدار حرکت یک امر ریاضی بود؛ یعنی ما فلک نداشتیم. سابقاً به صورت دایره رسم می‌کردند، کم‌کم این دایره شده کُرّه، وگرنه اقدمین سخن فلک به معنای جرم، به معنای جسم نبود. مداری رسم می‌کردند که این قمر در این مدار حرکت می‌کند، شمس در این مدار حرکت می‌کند، فلان زهره در این مدار حرکت می‌کند و مانند آن، این از دیرزمان بود.

ذات اقدس الهی به وسیله نوح به این مردم فهماند که برای شما روشن شد که آسمان‌های هفت‌گانه را ذات اقدس الهی با این نظم دقیق آفرید، چرا برای او وقار و عظمت قائل نیستید؟ او را عبادت نمی‌کنید؟ آن وقر و سنگینی معنوی مختصّ خداست، چرا برای او وقار قائل نیستید؟ به امید وقار او به سر نمی‌برید؟ ﴿مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ﴾، شما فقط بت‌ها را برای بت‌ها وقار قائل هستید. وقار برای معبود راستین است که اوست، برای ربّ راستین است که اوست، برای مدبّر و مربّی راستین است که اوست. شما هم گرفتار ارباب متفرقه شدید، از یک سو؛ اینها را معبود خود می‌دانید، از سوی دیگر؛ چرا این کارها را می‌کنید: ﴿مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً﴾. در حالی که طبق آن پنج، شش آیه که تابلوی خلقت است، خدا تنظیم کرده است. - این پنج، شش آیه باید در اذهان شریف همه شما آقایان در دستتان باشد، نه

تنها در ذهنتان؛ یعنی ما به عنوان موحد، این پنج، شش آیه باید در دست ما باشد - اینها تابلوی خلقت است، تابلوی قرآن است، آن آیه اول این است که ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۴؛ یعنی «کلّ ما صدق علیه أنه شيء فهو مخلوق الله سبحانه و تعالی»، این «کان تامه» است. اصل دوم که ضلع دیگر این تابلو است، این است که او هر چه آفرید، زیبا آفرید! ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾^۵ این «کان ناقصه» است؛ یعنی هر چه آفرید، زیبا آفرید! هیچ عیبی و نقصی در ساختار خلقت نیست. خرچنگ به همان معنا زیباست که طاووس زیباست، زیرا منظور زیبایی علی و معلولی است. ما می‌گوییم عدل زیباست، علم زیباست، ادب زیباست، این زیبایی ادب، زیبایی عقلی است، زیبایی علم، زیبایی عقلی است؛ یعنی کمال است.

اصل سوم و تا آیه سوم که مفسر آیه دوم است که خدای سبحان هر چه آفرید زیبا آفرید؛ یعنی چه؟ این را در سوره مبارکه «طه»، وجود مبارک کلیم حق بیان کرد که ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^۶؛ یعنی یک پشه، یک درخت، یک میوه، یک ستاره، یک انسان، یک حیوان، «او ما شئت فسمه»، هر چه لازمه خلقت او بود، خدا به او داد. این طور نیست که ما بگوییم این پشه اگر این طور بود، بهتر بود. هر چه لازمه این پشه است به او داد. این حیوان در اقیانوس باید زندگی کند، تمام امکاناتش را به او داد. فلان ماهی باید در رودخانه زندگی کند، بیش از این نیاز ندارد، تمام تجهیزات لازم را به او داد: ﴿أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ که مربوط به نظام غایی است. پس این آیه سوم مفسر آیه دوم است.

۴. سوره زمر، آیه ۶۲.

۵. سوره سجده، آیه ۷.

۶. سوره طه، آیه ۵۰.

آیه چهارم مسئله اختلاف است که شما اگر اختلاف می‌بینید، برای تنظیم کار شماست. هر کدام از اینها در جای خود مخالف هم نیستند؛ ولی مختلف هستند. این ﴿اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾^۷ به این معنا نیست که روز مخالف شب است، شب مخالف روز است. روز مختلف با شب است؛ یعنی جانشین آن است و در خِلْفه آن قرار می‌گیرد: ﴿جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا﴾^۸، ما اختلاف را معنا کردیم، اختلاف یعنی چه؟ یعنی این جانشین اوست، چند ساعت او وظیفه‌اش را انجام می‌دهد، او می‌رود و این چند ساعت وظیفه‌اش را انجام می‌دهد، دوباره برمی‌گردد. این ﴿اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾ را به عنوان اینکه هر کدام خَلَف و خلیفه و جانشین و قائم مقام دیگری هستند، قرار داد تا نظم بگیرد. بعد هم دلیل اقامه کرد که اگر همیشه روز بود، ﴿يَأْتِيَكُمُ بَلِيلٌ تَسْكُنُونَ فِيهِ﴾^۹، اینکه زندگی نمی‌شد وقتی همیشه روز باشد. به هر حال یک عده باید شب بخوابند. آنچه در عالم است، اختلاف است نه مخالفت. اختلاف هم یعنی نوبت کار، یعنی شب، خِلْفه و جانشین و قائم مقام روز است. روز، خِلْفه و جانشین و قائم مقام شب است؛ لذا می‌شود زیبا، مخالفتی در کار نیست.

بعد هم در سوره مبارکه «ملک» و اینها فرمود: ﴿مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ﴾^{۱۰}؛ جای خالی نیست. جایی فوت شده باشد در ساختار خلقت؛ چه در زمین، چه در آسمان، چه در «بین الارض و السماء» ﴿مَا تَرَى﴾ که آن روز به عرض شما رسید، طبق بیانی که حکمای ما می‌گویند، می‌گویند ساختار خلقت؛ مثل درجات عدد است. الآن شما وقتی از یک شروع بکنید تا میلیاردها می‌بینید که هیچ عددی جایش خالی نیست. هر عددی سرجایش خود است؛ لذا اگر کسی - خدای ناکرده - یک گوشه از این بیت‌المال را اختلاس کند؛ مثل اینکه عدد شش را بین عدد

۷. سوره بقره، آیه ۱۶۴.

۸. سوره فرقان، آیه ۶۲.

۹. سوره قصص، آیه ۷۲.

۱۰. سوره ملک، آیه ۳.

پنج و عدد هفت بردارد، این دستش می ماند، رسوا می شود. هیچ چیزی نیست که انسان از جایش بقاید، مگر اینکه رسوا می شود. اگر کسی عدد شش را بین پنج و هفت بردارد رسوا است. گاهی این جیب می گذارد، گاهی آن جیب می گذارد، به هر حال جایش خالی است، می فهمند، ولو بعد از بیست سال. هیچ ممکن نیست کسی خلاف بکند و رسوا نشود. این نظم عالم است.

فرمود ما فوقی، تفاوتی، جای خالی در عالم نیست. اگر کسی جا خالی کرد، باید فوراً سر جایش بگذارد. معنای توبه همین است. رجوع همین است. اگر آبروی خودت را می خواهی، باید همین سر جایش بگذاری. به این نظام دست نزن، به ساختار خلقت دست نزن، دروغ نگوئید، خلاف نگوئید، کم نیاوری، زیاد نیاوری، با نظام حرکت کنی. با نظام حرکت کنی، همه شئون شما تأمین است. بخواهی چیزی را برداری: ﴿مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَوتٍ﴾، دو بار، سه بار، ده بار نگاه بکن، همین است: ﴿ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ﴾،^{۱۱} هیچ فوقی، جای خالی نیست. کسی بخواهد خالی کند، «آبروی خود بری گر آب روی خود بری»!^{۱۲} این نظام است.

اینها تابلوهای ساختار خلقت است. این از دیرزمان بود، هر پیامبری که آمد، این تابلوها را به مردم گفت. شما از جریان حضرت نوح که حالا به حساب ظاهرش شیخ الانبیاء (علیهم السلام) است، ملاحظه بکنید تا وجود مبارک پیغمبر، همه آمدند این تابلو را ترسیم کردند؛ یعنی این پنج، شش آیه یک تابلوی عالم است که همه انبیا آمدند، همین حرفها را زدند و این طباق هم هست.

مطلب دیگر این است که اگر هیأت بطلمیوسی و غیر بطلمیوسی مشکلی پیدا کردند به فلسفه اشکالی نیست، چون بحث، بحث فلسفی نیست. برخیها این را از ریاضیات به طبیعیات آوردند؛ یعنی این دایره را کره حساب کردند و

۱۱. سوره ملک، آیه ۴.

۱۲. دیوان اشعار سنایی، قصیده ۱۸۵؛ «روی گرد آلود برزی او که بر درگاه او *** آبروی خود بری گر آب روی خود بری».

خیال کردند که پوست پیاز است و فلک است. هم به فلسفه راه پیدا کرد به عنوان اصل موضوعی نه مسئله فلسفی، هم به تفسیر و روایات ما. بعد وقتی به بحار مرحوم مجلسی (رضوان الله تعالی علیه) مراجعه می‌کنید،^{۱۳} ایشان در آن چاپ رحلی در جلد چهاردهم در بحث «السماء و العالم» که مسئله نفخ اول و نفخ دوم را روایات ما دارد که بینشان چهارصد سال فاصله است، مرحوم مجلسی خدا غریق رحمتشان کند! به زحمت افتاد، این چهارصد سال را حل کند! از این طرف که کل آسمان‌ها بساطش برچیده می‌شود: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾،^{۱۴} که این ﴿وَالسَّمَاوَاتُ﴾ هم نائب فاعل ﴿تُبَدَّلُ﴾ است: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾؛ یعنی آسمان‌ها عوض می‌شود، زمین عوض می‌شود.

بعد در روایت دارد که فاصله بین نفخ اول و نفخ دوم چهارصد سال است. ایشان به زحمت افتادند که این چهارصد را حل کند. می‌گوید ظاهرش این است که این سماوات همه عوض می‌شود مگر فلک الافلاک! فلک الافلاک آن است که با گردش آن شب و روز پیدا می‌شود این می‌ماند. فلک الافلاکی در کار نیست. چرا به حدیث راه پیدا کرده است؟ نباید بگوییم - معاذ الله - حدیث ما مشکل دارد، اینجا جزء اصول موضوعه‌ای است که از علمی به علم دیگر راه پیدا کرده است. وگرنه حدیث که این طور نیست، تفسیر که این طور نیست.

بنابراین الآن هم اگر کسی بخواهد حرف بزند، برابر علوم پیشرفته روز حرف می‌زند به عنوان اصل موضوعی که وارد فن، مثلاً فقه شده، یا اصول شده یا جای دیگر شده، نه اینکه مربوط به خود آن علم باشد. در این قسمت فرمود آسمان‌های هفت‌گانه که قبلاً مدارات ریاضی بود و اجرام سماوی طبیعی است، یک؛ خود فضا طبیعی است، دو؛ اینها

۱۳. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷، ص ۸۲؛ بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۳۰۶.

۱۴. سوره ابراهیم، آیه ۴۸.

را در طبیعیات بحث می‌کردند. مدار ریاضی بود که حرکت را تنظیم می‌کردند، مدارات ریاضی بود. در این قسمت فرمود آسمان‌های هفت‌گانه تنظیم شده است. اینها تابلو است.

تابلویی هم مربوط به هنر ذکر کرده که این تابلوی هنر واقعاً هنرمندانه است. در تابلوی هنر فرمود؛ آیه پنج و شش سوره مبارکه «نحل»: ﴿وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ * وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ﴾، آنهایی که با رمه‌دارها و با دامدارها آشنا هستند یا خودشان در آن محیط زندگی کردند، از این جمال بهره بردند که واقعاً زیباست! یعنی وقتی که در رمه‌سرای، هزار تا برّه از هزار مادر متولد شد، اینها را روز می‌برند در این طرف، مادرها در آن طرف، بچه‌ها را نگه می‌دارند؛ اما وقتی که شب این مادرها برمی‌گردند، تمام این برّه‌ها بعبع کنان مادرانشان را می‌شناسند، مادرها بچه‌هایشان را می‌شناسند، چگونه و با چه اشتیاقی اینها را نگه می‌دارند و پرورش می‌دهند! با اینکه شبیه هم هستند. فرمود این منظره صبح که شما اینها را رها می‌کنید به طرف چراگاه، عصر که اینها برمی‌گردند به طرف آغل و خوابگاهشان این زیبایی برای شما بس است. حالا ببینید چه صداهایی دارند! هر کدام از این برّه‌ها که برود به جای دیگر که بخواد شیر بخورد به او شیر نمی‌دهد، فقط بچه خودش را شیر می‌دهد. آن مادرها اینها را به خوبی می‌شناسند، اینها مادرها را به خوبی می‌شناسند: ﴿وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ﴾.

لکن جمال را وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مشخص کرد. اینها منبع خیر و رحمت و برکت هستند. آدم وقتی حرم می‌رود، در و دیوار اینها را می‌بوسد! آنها با هنر موافق بودند. فرمودند: «إِيَّاكُمْ وَخَضِرَاءَ الدِّمَنِ»،^{۱۵} عرض کردند: یا رسول الله! «خضرَاء دمن» چیست؟ «خضرَاء دمن» معنایش را ما مردم می‌فهمیم؛ اما

۱۵. الکافی (ط - الاسلامیة)، ج ۵، ص ۳۳۲؛ وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۴۸.

منظور شما چیست؟ خضراء دمنی که اینها می فهمیدند و همه ما می فهمیم، این است که یک جا مزبله باشد، گل های خیلی خوشبو از این مزبله روییده شود. این «خضراء» است، آن هم «دَمْن» است، «دمن» جمع «دَمْنه»؛ یعنی جای مزبله. فرمود گل هایی که از مزبله روییده می شود، آنها را نبویید. عرض کردند یا رسول الله! منظورتان چیست؟ فرمود: «الْمَرْأَةُ الْحَسَنَاءُ فِي مَنَبَتِ السَّوْءِ»، زن جوان و زیبایی که از خانواده لامذهب به دنیا آمده باشد. صدای خوب، منظره خوب، فیلم خوب، اگر از جان ناپاک به دریاید می شود «خضراء دمن». آن فیلم دیگر اثر ندارد. آن صدا اثر ندارد. آن صدایی اثر دارد که به هر حال از قلب طیب و طاهر دریاید، می شود هنر، هنر هم باید خود خضراء باشد، هم آن منبتش طیب و طاهر باشد. این می شود هنر اسلامی، می شود سینمای اسلامی، می شود آهنگ اسلامی، می شود موسیقی اسلامی! ببینید وقتی وجود مبارک حضرت امیر، بهشت را معرفی می کند می فرماید خواننده بهشت داود پیغمبر است.^{۱۶} از صدای داود بهتر که خدا خلق نکرد! این می شود هنر. اگر صدا صدایی باشد و منظره منظره ای باشد که فقط ادب دینی را به آدم یاد بدهد، انسان را به آن حُسن درونی آشنا کند نه حُسن کاذب، نه به خضراء دمن، این می شود هنر اسلامی، این زیبایی را ذات اقدس الهی در همین جریان ﴿وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرْمُونَ وَحِينَ تُسْرَحُونَ﴾ معنا کرده است. حالا حرف خوب از قلب ناپاک هم همین طور است. حضرت این را به عنوان تمثیل ذکر کرده است به عنوان تعیین که ذکر نکردند. کسی حرف خوب بزند، مقاله خوب دارد، سخنرانی خوب می کند؛ ولی جانش ناپاک است، فرمود این همان خضراء دمن است؛ یعنی گلی است که از مزبله روییده است. به حسب ظاهر این در سوره «منافقون» هم همین را تفسیر کرده است. فرمود: ﴿وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ﴾،^{۱۷} خیلی زیبا حرف می زنند، آهنگین حرف می زنند که تو گوش می دهی، گوش شنوا می خواهد، برای شنیدن جاذبه دارد؛ اما از قلب

۱۶. نهج البلاغة (للصحي صالح)، خطبه ۱۶۰: «قَارِئُ أَهْلِ الْجَنَّةِ».

۱۷. سوره منافقون، آیه ۴.

ناپاک درآمده است. ﴿وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ﴾ یعنی حرفشان حرفی است که مستمع دارد، گوش می‌دهند؛ اما از قلب ناپاک درآمده است.

پرسش: ...

پاسخ: اگر یک حرف خوب درآمده ولو رها شده، حکمت را از او بگیر. گفتند: «لَا تَنْظُرُ إِلَى مَنْ قَالَ وَلَكِنْ أَنْظِرْ مَا قَالَ»^{۱۸} اما وقتی کسی بخواهد تربیت بشود، «انظر الى ما قال، انظر الى من قال»، فرمود مردان الهی کسانی هستند که ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾^{۱۹} این روایت را ذیل همین آیه نورانی ملاحظه بفرمایید! امام چه فرمود؟ فرمود به غذایتان نگاه بکنید، این معنای ظاهری‌اش روشن است. غذا نباید مانده و مسموم باشد، این معنای ظاهری است و همه ما می‌فهمیم و درست هم هست؛ اما مصداق دیگری دارد، غذا تنها مربوط به دهن نیست، برای جان و قلب هم هست. امام (علیه السلام) فرمود ذیل این آیه ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾ فرمود: «عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ»^{۲۰} می‌خواهد نزد چه کسی درس بخواند؟ کتاب چه کسی را بخواند؟ حرف چه کسی را گوش بدهد؟ همین است، پس «أَنْظِرْ مَا قَالَ» تنها نیست. روزنامه‌ای که می‌خواهد بخواند، مجله‌ای می‌خواند بخواند، حرفی می‌خواهد گوش بدهد، صورتی را می‌خواهد نگاه بکند، اینها طعام است. فرمود این حرفی که شما می‌خواهید گوش بدهید، ببینید از قلب پاک درآمده یا ناپاک؟! پس «أَنْظِرْ مَا قَالَ»؛ «انظر الى من قال». ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾؛ یعنی «عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ».

۱۸. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۳۶۱.

۱۹. سوره عبس، آیه ۲۴.

۲۰. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۵۰.

بنابراین هنر باید این طور باشد، اگر هنر این طور شد، «خضراء دمن» نیست، خوب است. همه کارها همین طور است دیگر اختصاصی به آن «الْمَرْأَةُ الْحَسَنَاءُ فِي مَثَبِ السَّوَةِ» نیست. غرض این است که این چند آیه تابلوی خلقت است، همه ما باید دستمان باشد که عالم این طور است. حالا آن دقایق و لطایف را یکی، پس از دیگری ذکر کردند. بعد هم خدا فرمود حواس شما جمع باشد! این شمس و قمری که شما می بینید، این همیشه شمس نبود، یک مُشت دود بود و ما از دود آفتاب ساختیم: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ﴾^{۲۱} فرمود ما این از بلور که خلق نکردیم، از نور که خلق نکردیم؛ از یک دود خلق کردیم. این خدایی که از دود شمس می آفریند، نمی تواند ما را اصلاح کند؟! فرمود: ﴿مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا﴾، چرا بی راهه می روید؟ از شمس بالاتر و زیباتر در عالم چیست؟! و از دود بدتر و پست تر در عالم چیست؟! فرمود شما حواستان جمع باشد! ما که این را از بهشت نیاوردیم. همین دود و گاز را جمع کردیم، آفتاب ساختیم: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ﴾، آن وقت ﴿فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ﴾^{۲۲} بساط را پهن کردیم، شمس آفریدیم، قمر آفریدیم. آن که می تواند دود سیاه را شمس کند، چرا با او رابطه نداشته باشیم؟ ﴿مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا﴾، بعدش هم این را دود می کنیم. بعد هم ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾^{۲۳} می کنیم. این طور نیست که همیشه شمس، شمس باشد. بعد هم دود می کنیم. این خداست! وقتی آدم با این سروکار دارد، دیگر راحت است؛ نه خود را کوچک می بیند، نه دیگری را بزرگ می بیند، در کنار سفره او نشسته و رشد می کند. نه ظلم می کند، نه بی راهه می رود، نه راه کسی را می بندد. این راه دارد.

۲۱. سوره فصلت، آیه ۱۱.

۲۲. سوره بقره، آیه ۲۹.

۲۳. سوره تکویر، آیه ۱.

در این قسمت‌ها فرمود اطواری برای شما هست، سماواتی هم هست و برای هر کدام هم مشخص است. این شش روز را مشخص کرده در چند قسمت، سهم آسمان‌ها چیست، سهم زمین چیست. اینکه فرمود: ﴿وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا﴾، معلوم می‌شود که اینها وحدتی دارند، اگر این «سماوات سبع» پراکنده باید باشند، نمی‌شود گفت که قمر در اینهاست، شمس در اینهاست. ما یک وقت می‌گوییم کعبه در مکه است، برای اینکه یک شهر است، مسجد النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) در مدینه است، برای اینکه یک شهر است. اگر این مجموعه یک امر واحد نباشد ﴿وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا﴾ چیست؟ ﴿وَجَعَلَ الشَّمْسَ﴾ یعنی چه؟ این معلوم می‌شود که مجموعه یک واحد است. حالا یا نور این به همه می‌رسد یا همه از این خبر دارند یا یک مجموعه است. اگر ما گفتیم کعبه در مکه است، جا دارد. اگر گفتیم حرم اهل بیت در قم است، جا دارد، برای اینکه به هر حال یک شهر است. اگر گفتیم قمر در آسمان‌هاست، اگر این آسمان‌ها هیچ ارتباطی با هم نداشته باشند که نمی‌شود گفت قمر در آسمان‌هاست. خیلی چیزها در آسمان‌هاست. فلان ستاره در آسمان‌هاست، این همه موجودات در آسمان هستند، پس معلوم می‌شود یک وحدت و انسجامی برای «سماوات سبع» هست.

اینکه فرمود: ﴿طَبَقًا﴾ هم تأیید می‌کند. فرمود ما آسمان‌ها را طباق قرار دادیم. اگر کره زمین مکعب باشد، اینها طبقه طبقه، مثل برج‌ها بالا می‌روند؛ ولی اگر با ما که در زمین هستیم، حرف می‌زند ما در کره زندگی می‌کنیم، الا و لابد یعنی الا و لابد! آنهایی که طبقات بالای ما هم هستند باید کره باشند، چرا؟ ما در این قسمت که هستیم، بالای سر ما آسمان است. آنهایی که در قسمت پشت هستند، آسمان‌ها بالای سر آنهاست، آنها که در قسمت شرق هستند، همه اطراف کره هستند. این کره اگر گفتند فوق آن طبقات است؛ یعنی کرات فوقی است «مَحِيطٌ بَعْضُهَا بَعْضٌ». روی کره مکعب نیست. اگر ما مسطح بودیم، بالای ما دایره بود، ما مکعب بودیم، بالای ما مکعب بود. ما که کره هستیم،

آنها هم کروی هستند؛ یعنی دایره هستند. مداراتی دارند حالا آن فضا کره است، آن اجرام کره‌اند؛ ولی مدارات حرکت البته جرم نیستند اصلاً.

غرض این است که از این ﴿طَبَقاً﴾ ما نباید طبقه طبقه بفهمیم، عمودی بفهمیم. اگر زمین یک چیز پهنی بود، آنهایی که بالای زمین بودند، طبقات داشتند، آنها هم باید مکعب بودند یا مثلاً امثال آن، ولی وقتی که با ما که اهل زمین هستیم، سخن می‌گوید، ما در کره زندگی می‌کنیم، بعد بفرماید «سماوات سبع» طبقه طبقه روی شماسست؛ یعنی همه‌شان کره هستند. بنابراین نباید اشکال کرد که ظاهر آیه این است که اینها طبقه طبقه هستند؛ مثل بُرج چند طبقه است؛ ولی علم ثابت کرده است که آنها کره هستند. خیر! علم هم ثابت می‌کند کره است، قرآن هم ثابت می‌کند که این کره است.

برهان وجود مبارک نوح (سلام الله علیه) خلقت آسمان‌های هفت‌گانه، از یک سو و خلقت انسان از سوی دیگر، بعد فرمود که بدن شما از خاک است، دوباره به خاک برمی‌گردید، سه باره از خاک بیرون می‌آیید، روح حساب خاص خود را دارد.

«و الحمد لله رب العالمین»